**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010801**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

شهید صدر در تنبیه عاشر بنابر ترتیبی که آقای حائری دارند استصحاب جزء موضوع را متعرض می‌شوند و می‌فرمایند دو تا اشکال در این استصحاب وجود دارد. یک اشکال این که جزء موضوع حکم برایش مترتب نمی‌شود و حکم بر کل موضوع و تمام موضوع مترتب می‌شود.

اشکال دوم این که اگر بپذیریم و از اشکال اوّل غمض عین کنیم و بگوییم با ضم تعبد که وجدان تمام موضوع منقح می‌شود، عنوان به هر حال این که دو تا جزئی که به هم ارتباط ندارند که موضوع قرار نگرفتند، این یک اقتران این دو تا با همدیگر، ضم این دو تا به همدیگر سبب شده که حکم تحقق پیدا کند. ما این عنوان مجموع، عنوان ضم، عنوان اقتران، عنوان اینجور چیزها را نمی‌توانیم اثبات کنیم.

آقای صدر آن اشکال را می‌فرمایند که بنابر مبنای ما وجهی ندارد. ایشان در بحث این که حقیقت مرحلۀ فعلیت چی است قائل به این شدند که مرحلۀ فعلیت یک مرحلۀ وهمی و خیالی است، شارع مقدس یک حکم را به نحو قضیۀ شرطیه جعل می‌کند، وقتی شرط این قضیه تحقق پیدا کرد عقل حکم به لزوم امتثال می‌کند، لازم نیست به وسیلۀ تحقق شرط ما بگوییم جزا تحقق پیدا می‌کند. آقایانی که مرحلۀ فعلیت را قائلند، می‌گویند با تحقق شرط جزا تحقق پیدا می‌کند و تحقق جزاء موضوع است برای حکم عقل به لزوم امتثال هست. ایشان می‌گویند نه همین که یک قضیۀ شرطیه‌ای ما داشته باشیم، شرطش هم محقق باشد این کفایت می‌کند. بعد می‌فرماید تحقق شرط هم لازم نیست تحقق تکوینی شرط باشد، همین که تعبدا و تنزیلا هم شرط تحقق پیدا کند کافی هست برای این که عقل انسان حکم به لزوم امتثال کند و تنجیز حکم را بار کند. این کلام آقای صدر. مرحوم آقای صدر در نهایت بحث این نکته را متذکر می‌شوند که استصحاب موضوع مسلم هست، یعنی ما به هر حال باید به استصحاب موضوع ملتزم بشویم، چون مورد روایت ما استصحاب موضوع است. استصحاب طهارت استصحاب موضوع است دیگر که در روایت وارد شده. صلاة با طهارت موضوع وجوب هست، ما اثبات طهارت می‌کنیم برای این که اثبات کنیم صلاة ما مع الطهارة هست. بنابراین اگر نتوانیم این اشکالات را حل کنیم این خودش معنایش این است که یک سری از معانی که ما قبلاً مسلم انگاشتیم باید از آن مبانی رفعیت کنیم نه این که این استصحاب موضوع را باید ازش رفعیت کنیم. بعد ایشان مبانی که باید ازش رفعیت بشود را که بعداً اشاره می‌کنند، این را در ضمن یکی از بحث‌هایی که بعضی از اشکالات را مطرح می‌کنند، اینجور می‌کنند: «و من هنا يبدو أنّ الإشكال في المقام ليس عبارة عن مجرّد الإشكال على علماء الاصول بعنوان أنّكم لما ذا تجرون الاستصحاب في أمثال هذه الموارد، بل ينقدح منه الإشكال‏ على‏ دليل‏ الاستصحاب‏ نفسه الوارد عن الإمام (عليه السلام) أعني صحيحة زرارة التي استصحبت فيها الطهارة، وعليه فنستكشف أنّه حتماً يوجد خطأ في إحدى مبانينا الاصولية. فإمّا أنّ ما التزمناه من عدم حجّية الاستصحاب المثبت مثلًا غير صحيح، أو أنّ بعض الاستثناءات من الأصل المثبت الذي لم نقبله يجب أن نتراجع عن رأينا فيه و نقبله بحكم الصحيحة بعد فرض دخول المقام تحت ذلك البعض، كعنوان خفاء الواسطة، أو جلاء الملازمة مثلًا.»

خب این مطلب درست است که ما اگر نتوانیم اشکالات را حل کنیم باید از بعضی از مبانی اصولی خودمان رفع ید کنیم.

ولی من تصور می‌کنم آن مبنای اصلی که باید ازش رفع ید کنیم این مبنا هست که در استصحاب یا باید استصحاب حکم باشد یا استصحاب تمام الموضوع باشد. مسألۀ جزء موضوع هم می‌تواند باشد، چه مانعی دارد؟ شارع مقدس استصحاب کند جزء موضوع را به خاطر ترتیب حکمی که بر این موضوع در کنار یک موضوع دیگر متوقف می‌شود. و این اشکال به نظر من اصلاً اشکال جدی نیست اصلاً. کل این، این که آقایان در قم متعرضش نشدند چون جدی ندیدند این را. مرحوم آخوند یک تعبیری دارد، می‌گوید موضوع مستصحب ما باید موضوعی باشد که ید تشریع به آن تعلق بگیرد. جزء موضوع هم تشریع به آن تعلق می‌گیرد، همین مقدار کافی است. نیازی نیست برای این که این اصل مفروض که استصحاب باید یا حکم شرعی باشد یا تمام موضوع حکم شرعی باشد باید از این رفع ید کنیم. ازش رفع ید کردیم کل این بحث اصلاً حل می‌شود. نیازی نیست اینقدر، حالا می‌گویم حالا پاسخ‌های، این یک مرحله که اصلاً این بحث بحث جدی‌ای نیست.

شاگرد: این تحلیل باید بشود تحلیلش شاید به همان

استاد: نه تحلیل است دیگر، تحلیلش به همان است که عرفاً مانعی ندارد تعبد بشود به جزء موضوع به خاطر ترتیب حکمی که بر این موضوع به علاوۀ موضوع دیگر مترتب بشود.

شاگرد: به خاطر خفاء با واسطه؟

استاد: نه؛ خفاء با واسطه، نه اصلاً، خود همین جزء موضوع. اصلاً خفاء واسطه نمی‌خواهد.

شاگرد: خب جزء موضوع که اثر نمی‌خواهد.

استاد: نه اثر را شرط نمی‌دانیم. اثر همین است. لازم نیست اثر بر این باشد، اثر بر این است به علاوۀ چیز دیگر باشد کافی است. شما اثر داشتن را جزء یک چیز مفروق عنه گرفتید. اثر داشتن که خودش استظهار است.

شاگرد: تحلیل شد دیگر

استاد: نه تحلیل نیست، تحلیل یعنی اصل، همین را می‌گویم. می‌خواهم بگویم آن چیزی که اینجا ما داریم ازش رفع ید می‌کنیم این قاعده است که حکم باید حتماً اثر باشد موضوع باشد،‌اثر مستصحب را بار می‌کنیم. اثر مستصحب مع شیءٍ آخر را هم بار کردن یکی از چیزهاست. می‌گویم آن چیز اصلی که ازش رفع ید کنیم این نکته است. این خیلی راحت است دیگر، آن وقت اصلاً شبهه، شبهۀ جدی‌ای نیست دیگر. علتی که قوم هم به این شبهه نپرداختند این اصلاً جدی است، شبهه‌ای نیست که، این که من نخواستم هم بحث را وارد بشوم چون به نظرم اصلاً بحث جدی نیامد، ولی بعد دیدم شهید صدر اینقدر بحث را جدی گرفته که حتی در حلقات هم این را وارد کرده کأنّ خیلی برایش مهم بوده، بعد یک مقدمه چینی و یک حالا من دیگر وارد تمام تفصیلات بحث نمی‌شوم که امثال اینها. یا مثلاً بحث خیلی جدی به نظر نیامد.

بله، آن شبهۀ دوم، شبهۀ جدی‌ای است. آن بحث عنوان مجموع و امثال اینها آن یک شبهۀ جدی‌تر است با این مسأله حل نمی‌شود. باید خفای واسطه و جلای واسطه و آن جور چیزها، پایش را وسط بکشیم اگر مثلاً باید پایش را وسط بکشیم. آن شبهۀ دوم که ایشان می‌گوید مرحوم آخوند متعرضش شده و نمی‌دانم هم کجا مرحوم آخوند متعرضش شده آن جدی‌تر از شبهۀ اوّل است.

شاگرد: طبق همین هم ما نفهمیدیم، شبهۀ اوّل که می‌گویید اثر ندارد این شما گفتید که استصحاب لازم نیست خودش اثر داشته باشد، یا خودش، یا خودش مع شیءٍ آخر. این که شبهۀ دوم هم حل می‌شود.

استاد: حل نمی‌شود، ۳ شیءای است. چون موضوع ما این هست و این هست و اقتران اینها.

شاگرد: قرار شد ما به اثر کار نداشته باشیم.

استاد: اثر نداریم ولی این به علاوۀ اقتران این را چجور اثبات می‌کنید؟

شاگرد: لازم نیست موضوع اثر را ثابت کنیم

استاد: نه، موضوع اثر نمی‌خواهیم. می‌خواهیم بگوییم این است، حالا این هم یک جواب است حالا من این را بعد می‌گویم. اینها متفاوت است، اینها تفاوت دارد، حالا من عرض می‌کنم. یکی از جواب‌ها هم همین هست که این یکی به علاوۀ، حالا آن را من در پاسخم می‌دهم، اجازه بدهید چیز کنم. یعنی به هر حال این یک شبهۀ دیگر است. یک شبهه این هست که شما جزء موضوع را نمی‌توانید استصحاب کنید چون جزء موضوع اثر ندارد، اثر برای این و این است. اشکال دوم این است که اثر مال این و این نیست، اثر مال ۳ چیز است، این و این و اقتران. به ضم وجدان به تعبد این دو تا را اثبات می‌کنید، اقتران به عنوان مجموعیت را که اثبات نمی‌کنید، و این عنوان مجموعیت یک چیز سومی است و این عنوان مجموعیت نمی‌شود اثبات بشود. حالا من اینجا عرض می‌کنم چجوری می‌خواهیم آن مشکل را حل کنیم. این اشکال دوم اشکال جدی‌تری است و غیر از آن اشکال اوّل. اشکال اوّل اصلاً اشکال جدی‌ای نیست خیلی به نظرم چیز ندارد، این که مرحوم نایینی اینها اصلاً قوم بیشتر به اشکال دوم پرداختند نه به اشکال اوّل و بحث‌هایی که ایشان آوردند اینها اشکال دوم است، البته اشکال دوم هم خیلی جدی نیست، حالا توضیح می‌دهم. باز اگر یک اشکال جدی باشد اشکال دوم است که آن اشکال دوم هم اینقدر جدی نیست به خاطر همین این حتی اشکال دوم هم در کلام معمول قوم نیست. از مرحوم نایینی این بحث آغاز شده و برای قبلی‌ها اصلاً به این شکل بحث مطرح نیست و خیلی چیز جدی‌ای نیست، هر چند در اشکال دوم و متفرعات اشکال دوم در مدرسۀ مرحوم نایینی خیلی شاخ و برگ پیدا کرده. اصلاً یکی از محورهای بسیاری از بحث‌های استصحاب همین بحثی که موضوع مرکب تقییدی هست، ترکیبی هست امثال اینها، این خیلی مهم تلقی شده و در موردش بحث شده. حالا من اینها را بحث می‌کنم. من اینها را چون نمی‌خواستم بحث کنم یک مقدار عبور کرده بودم ولی به نظرم رسید به دلیل این که تقریباً در کلمات همۀ این آقایان این تکرار می‌شود این بحث‌ها اگر مبانی اصلی‌اش را بحث نکنیم یک قدری ابتر است، وارد بعضی جزئیاتش نمی‌شوم ولی کلیات این بحث را ان شاء الله دنبال می‌کنم. این یک نکته که اصل این اشکال به نظر ما چندان اشکال مهمی نیست، اشکال اوّل.

نکتۀ دوم شهید صدر می‌فرماید این اشکال بر مبنای ما وارد نیست، بر مبنای قوم وارد است که در استصحاب قائل هستند، در احکام قائل هستند که یک مرتبه‌ای به نام مرتبۀ فعلیت داریم.

این نکته را هم عرض بکنم شهید صدر این که می‌گوید مرحلۀ فعلیت قائل نیستیم هر جور حقیقت حکم را معنا کنیم ایشان می‌گوید مرحلۀ فعلیت ندارد. حب بدانیم، اراده بدانیم، هر چی بدانیم، حب، اراده، اینها متعلق به مرحلۀ جعل است. آن چیزی که حقیقی هست مرحلۀ جعل هست و مرحلۀ مجعول به هیچ معنا، هر معنا یعنی این بحث این که حقیقت حکم چیست دخالت در مبنای شهید صدر ندارد. البته ما همانجا هم می‌گفتیم، حقیقت حکم هر چی باشد مرحلۀ فعلیت حقیقی است. حقیقی است ولی انتزاعی. ما می‌گفتیم به وسیلۀ همان مرحلۀ جعل یک عنوانی انتزاع می‌شود که این عنوان، و ما می‌گفتیم عنوان انتزاع و منشأ انتزاع لازم نیست یک زمان باشد. منشأ انتزاعش جعل است ولی عنوان انتزاعی‌اش در زمان تحقق موضوع تحقق پیدا می‌کند. حالا حب معنا کنید، اراده معنا کنید، اعتبار معنا کنید، هر چی معنا کنید آن هم باز فرق ندارد، اینها یک عناوین ذهنیه‌ای هست که یک عنوان انتزاعی هستند، وقتی می‌خواهند بر خارج منطبق بشوند انطباقشان بر خارج به نحوی هست که یک عنوان انتزاعی بر خارج منطبق می‌شود و خارج می‌تواند زمانش با زمانی که این عنوان را ما در ذهن اعتبار کردیم، تصور کردیم فرق داشته باشد. خب توضیح مفصلش قبلاً گذشت در مورد این که رابطۀ این عنوان‌های ذهنی با واقعیت خارجی چی است؟ من وقتی دوست دارم بهشت رفتن را، بهشت رفتنی که در آینده تحقق پیدا می‌کند در همان زمان آینده محبوب من می‌شود. حب من الآن هست، ولی محبوب شدن به آن در زمان آینده است. و آن که منشأ اثر هست محبوب شدن آن مکلف به هست، ظرفی که مکلفٌ به، به ظرف محبوبیت، به وصف مرادیت، به وصف معتبر بودن، متصف می‌شود که آن ظرف خارج و ظرف تحقق موضوع هست آن ظرف، ظرف فعلیت هست و این حقیقی است، البته حقیقی هست که وابسته به آن منشأ انتزاع است، و بین زمان منشأ انتزاع و زمان عنوان انتزاعی وحدت زمانی شرط نیست، الآن منشأ انتزاع تحقق پیدا می‌کند، عنوان انتزاعی‌اش در آینده است. من الآن که دوست دارم بهشت رفتن را، بهشت رفتن ظرفش آینده است، آن بهشت رفتنی که در آینده تحقق پیدا می‌کند محبوب من است. آن بهشت رفتنی که در آینده هست، ولو حب من الآن است، حب یک عنوان، منشأ انتزاع هست برای اتصال بهشت به عنوان انتزاعی محبوبیت. این بحثی بود که مفصل قبلاً کردیم.

حالا می‌خواهم این را عرض بکنم، شهید صدر می‌خواهند برای این که اشکال را پاسخ بدهند یک مبنای دیگر، یعنی شهید صدر اینجا دو تا مبنا دارند. یک مبنا این هست که ما مرحلۀ فعلیت نداریم، خب حالا مرحلۀ فعلیت نداریم به مجرد جعل عقل حکم به لزوم امتثال می‌کند؟ عقل حکم می‌کند تنجیز حکم را؟ نه، پیداست که اینجور نیست که. خداوند در آیه گفته «لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبيلاً» به مجرد نزول این آیه عقل انسان حکم می‌کند که مکلف باید حج برود؟ این که نیست، باید مستطیع تحقق پیدا کند. ایشان می‌فرماید عقل انسان به جعل به علاوۀ تحقق موضوع خود اینها موضوع هست برای حکم عقل به لزوم امتثال به تنجیز، بفرمایید جملۀ شرطیه‌ای که شارع آورده این جملۀ شرطیه و شرط هر دو وقتی تحقق داشته باشند عقل انسان حکم می‌کند که آن جزا را ما هم باید انجام بدهیم. لازم نیست آن جزاء که وجوب هست فعلیت پیدا کند. چیزی به نام فعلیة الجزاء ما نداریم اصلاً. ایشان اینجوری مدعی هست. که ما هم گفتیم اصلاً ما این را نمی‌فهمیم یعنی چی که آن جملۀ شرطیه و موضوع اصلاً یعنی چی؟ آن که ما می‌فهمیم این است که ما باید ارادۀ شارع باید اینجا وجود داشته باشد. ارادۀ شارع اینجا وجود داشته باشد. اراده یعنی آن شیءای که مراد شارع هست و آن شیءای که محبوب شارع هست عقل می‌گوید آن محبوب را بیاور، و اگر محبوب الآن تحقق پیدا نکرده باشد مراد الآن تحقق پیدا نکرده باشد عقل نمی‌گوید، خود همین این هست که ما چیزی به نام مرحلۀ فعلیت داریم، خب شهید صدر که اینجور نمی‌گوید. ما عرضمان این بود که ما دو مرحله عرض داشتیم. یکی این که اصل این مبنا را به نظر ما ناتمام است، حتی مبنای دوم که عقل انسان حکم می‌کند که مجرد تحقق قضیۀ شرطیه و تحقق شرط جزا محقق بشود، این یک مرحله. شهید صدر از این مرحله بالاتر رفتند، گفتند این که عقل حکم می‌کند که باید تکلیف را انجام بدهید، نه وجود تکوینی شرط را لازم بداند. تعبد به وجود شرط را هم کافی می‌داند. عقل می‌گوید که اگر شرط تکویناً او تنزیلاً تحقق پیدا کند کافی هست برای این که حتماً باید انسان آن شیء را انجام بدهد. ما عرضمان این بود اگر واقعاً، یعنی آن چیزی که ما بخواهیم، یعنی آن چیزی که باز قابل تصویر هست که ما بگوییم عقل انسان وجوب امتثال و تنجیز را متفرع بر تحقق جملۀ شرطیه و وجود تکوینی شرط می‌داند. این را ما می‌توانیم فی الجمله تصویر کنیم. این را هم گفتیم خلاف ارتکاز ماست، ما این را قبول هم نداریم. ولی اگر چیزی را، حالا شهید صدر یک همچین ادعایی می‌کند، دلیل که اقامه نکرده، ما می‌گوییم این اصلاً از این که عقل انسان این حکم بکند که جملۀ شرطیه به علاوۀ وجود واقعی یا وجود تنزیلی شرط موضوع باشد برای لزوم امتثال ما این را اصلاً نمی‌فهمیم. آن چیزی که ممکن است با تنزّل از عدم، که اصل این از مبنا را تنزل کردیم و گفتیم که ما مرحلۀ فعلیت نداریم، تحقق جزا نداریم، و اینها نداریم. آن اگر بگوییم عقل انسان حکم می‌کند که اگر شرط تحقق، چون این توجه بفرمایید، آن چیزی که شارع جعل کرده استطاعت را جعل کرده، یعنی شارع گفته من استطاع الیه السبیل وجب علیه الحج، من استطاع یعنی وجوب واقعی استطاعت. ما می‌گوییم وجود واقعی استطاعت به علاوۀ این جعل شارع، این موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال، چون شارع مقدس وجود واقعی را اینجا جعل کرده. این که شما می‌گویید وجود تنزیلی هم کفایت می‌کند، این به حکم مستقیم عقل نیست. بله، شارع مقدس می‌تواند تنزیلاً کاری کند که آن موضوع حکم عقل را ایجاد کند. یعنی کاری کند که شارع مقدس اینجوری بگوید، بگوید من می‌گویم آن کاری که در هنگامی که حکم عقل وجود داشت انجام می‌دادید، الآن هم انجام بدهید، موقعی که شما آن جعل واقعی تحقق داشته باشد و موضوع ما تکویناً تحقق پیدا می‌کند، عقل به چی حکم می‌کند؟ فرض این است که ما این فرض را پذیرفتیم، با این فرض داریم دنبال می‌کنیم که در صورتی که وجود تکوینی موضوع تحقق پیدا کند، و آن جعل شارع هم در کنارش باشد عقل می‌گوید باید شما امتثال کنید. شارع می‌آید می‌گوید که من می‌خواهم همین حکم عقل را شما بار کن. یعنی می‌خواهم یک چیزی شبیه آن را ایجاد کنم. یعنی می‌خواهم یک چیزی شبیه آن را ایجاد کنم. یعنی کأنّ وجود تنزیلی موضوع را هم کافی بدانم.

شاگرد: عقل دوباره حکم می‌کند که وجود خارجی ؟؟؟ هذا مستطیع تعبداً ؟؟؟ بعد عقل هم ایجاب می‌کند

استاد: نه، اجازه بدهید، بحث من این هست که، این که شارع مقدس، اگر شما شبهه داشته باشید آن موضوع حکم عقل به لزوم امتثال یک امر مرکبی است. ترکیبی از دو جزء است. ترکیبی هست از تحقق الموضوع، تحقق الجمع. شارع مقدس تعبد به تحقق الموضوع دارد، تعبد به این مجموع ندارد. شما می‌گویید چرا شارع به تحقق الموضوع تعبد کرده، برای این که حکم عقلی که مترتب بر این مجموعه هست می‌خواهد بار کند. بحث ما این است که این خود شبهۀ ماست، اگر این شما نتوانید مشکل تعبد شارع، یعنی آن مطلبی که من عرض کردم که تعبد شارع می‌تواند به خاطر این باشد، این که امروز به خصوص عرض کردم مقدم داشتم برای همین بود که ما به نظر ما اصلاً مشکل جدی نیست، شارع مقدس می‌تواند تعبد به جزء موضوع کند و داعی‌اش بر تعبد به جزء موضوع تحقق الحکم باشد ظاهراً. تحقق الحکم ظاهراً در اثر تعبد به جزء موضوع هم حاصل می‌شود، لازم نیست تعبد به تمام الموضوع باشد. خب اگر ما این را انکار کنیم، بگوییم تعبد شارع باید به تمام الموضوع تعلق بگیرد. تحقق موضوع آنجا تمام الموضوع برای حکم عقل به لزوم امتثال نیست که. بحث این هست، حالا از آن بحث صرفنظر بکنیم که اصلاً تنزیلات شارع. در جلسات قبل این مطلب را مطرح کردم که مرحوم نایینی اصلاً این تصویر را قبول ندارد، می‌گوید تعبد شارع باید ناظر به احکام شرعی باشد. احکام شرعی مُنزَّلٌ علیه را بر مُنزَّل بار می‌کنیم. ما گفتیم نه می‌شود احکام عقلی منزَّل علیه را شرعاً بر منزل بار کنیم. ترتیب احکام بر منزل شرعی است، ولی مشابه آن احکام. اصلاً احکام را هم که بار می‌کنیم خودش نیست، حکم مماثلش است. مشابه آن حکم عقلی را که برای منزَّلٌ علیه هست بر منزَّل شرعاً بار می‌کنیم. یعنی ترتیب این حکم بر منزَّل شرعی است، ولی چه حکمی؟ حکم مشابه حکم عقلی برای منزَّل علیه. در جلسۀ قبل عرض می‌کردم یا حکم مشابه اثر تکوینی منزَّلٌ علیه. اثر تکوینی، یا اثر عقلی منزَّلٌ علیه، آن را شرعاً مشابه‌اش را ما می‌توانیم جعل کنیم. خب آن را ما گفتیم باید با فرض پذیرش آن مبنا ما می‌توانیم بحث را دنبال کنیم. خب روی این مبنا بخواهیم که ما بحث را دنبال کنیم، معنایش آن چیزی که ما تصویر می‌کنیم آن این هست که شارع مقدس ممکن است جزء موضوع حکم عقل را تعبداً بار کند برای این که مشابه آن حکم عقلی که بر این جزء موضوع و جزء دیگر بار می‌شود بار بشود. اینجا این شکلی است. عقل انسان فرض کردیم، البته ما این فرض را قبول نداریم. فرض کردیم که عقل انسان قائل هست که اگر موضوع تکویناً تحقق پیدا کرد، و جعل هم تحقق پیدا کرد، یا بفرمایید اگر شرط تحقق پیدا کرد و جملۀ شرطیه هم که شارع جعل کرده تحقق دارد، اینها تحقق پیدا کرد عقل حکم می‌کند به لزوم امتثال و تنجیز، موضوع لزوم امتثال و تنجیز این مجموعه مرکب شرط و جملۀ شرطیه است. تحقق خارجی موضوع و جعل هست. شارع مقدس می‌آید تعبد به یکی از اینها می‌کند به انگیزۀ این که آن مجموعه تحقق پیدا کند. کما این که حالا این را هم ضمیمه بکنم، ممکن است به آن جزئش هم تنزیل بکند. استصحاب بقای جعل از این سنخ است، استصحاب بقای جعل که ما قبلاً ذکر می‌کردیم که لازم نیست استصحاب ما حتماً ناظر به مرحلۀ مجعول باشد. استصحاب بقای جعل هم به خاطر همین هست. استصحاب بقای جعل چون با ضمیمه شدن آن موضوع، که البته ما می‌گفتیم استصحاب بقای جعل به این خاطر هست که آن جعل وقتی تحقق پیدا کند مجعول، آن موضوع هم تحقق پیدا کند، مجعول فعلی می‌شود. حالا آقای صدر اینجوری تعبیر می‌کند، می‌گوید نه لازم نیست مجعول فعلی بشود، جعل و موضوع اینها با همدیگر موضوع حکم عقل هستند برای لزوم امتثال. ما می‌خواهیم بگوییم آن تصویری که ما می‌توانیم بکنیم آن این است که شارع مقدس تصویر تنزیلی، آن تصویر را ما قبول نداریم، این مرحله را فی الجمله ما می‌توانیم تصویر بکنیم که عقل انسان حکم می‌کند که تحقق خارجی موضوع و جعل شارع این دو تا با همدیگر موضوع هستند برای وجوب امتثال. موضوع هستند برای تنجیز. شارع می‌آید یکی از این دو جزء را تعبد می‌کند. خب اگر تعبد به یکی از اینها کافی باشد، باید آن مشکله را در رتبۀ سابقه حل کرده باشید. ما می‌خواهیم بگوییم بدون حل آن مشکل در رتبۀ سابقه این راه حلی که اینجا هم ما می‌توانیم مثلاً تصویر کنیم امکان‌پذیر نیست. بله حالا شهید صدر بخواهد بگوید که نه عقل انسان حکم می‌کند که جعل به علاوۀ وجود تنزیلی یا وجود واقعی موضوع از اوّل عقل انسان یک همچین حکمی می‌کند. نیازی نیست شارع توسعه بدهد. عقل انسان می‌گوید که هر جایی که وجود تنزیلی موضوع بود یا وجود واقعی موضوع بود به علاوۀ جعل نتیجۀ وجود امتثال می‌آورد، تنجیز می‌آورد. خب این ادعا من به نظرم این ادعا خیلی دور از واقع است دیگر. یعنی اصلاً قابل فهم نیست. آن چیزی که فی الجمله قابل فهم هست همین مطلبی بود که عرض کردم و آن هم اگر ما این را قائل بشویم در رتبۀ سابقه باید اصل مشکل را حل کرده باشیم، که تعبد به جزء موضوع به داعی ترتیب حکم مماثل کل موضوع امکان‌پذیر است، و ما می‌گوییم امکان‌پذیر است. مرحوم آخوند هم همین را می‌گوید. می‌گوید لازم نیست آن شیءای که ما به آن تعبد می‌کنیم تمام الموضوع باشد. این که ایشان مثلاً در جزئیت و شرطیت و امثال اینها هم می‌گوید. می‌گوید شارع مقدس ممکن است به یک عنوان انتزاعی تعبد بکند، به داعی ترتیب حکمی که از منشأ انتزاعش حاصل شده. این را مرحوم می‌گوید آن چیزی که مورد التعبد هست و در باب استصحاب، مستصحب هست، آن ممکن است خودش نه موضوع حکم شرعی باشد، نه حکم شرعی باشد. و موضوع حکم شرعی یا حکم شرعی منشأ انتزاعش باشد، همین مقدار کافی است. این بیانی که مرحوم آخوند دارند که تکرار هم می‌کنند این در واقع اصل این شبهه را کلاً از بین می‌برد که لازم نیست اصلاً آن چیزی که ما تعبد به آن تعلق می‌گیرد خودش موضوع تمام الموضوع باشد. تعبد می‌تواند به جزء الموضوع تعلق بگیرد به داعی تحقیق حکم مترتب بر تمام الموضوع، اشکالی هم نیست.

شاگرد:‌ دیروز یک اشکال دیگر هم به شهید صدر فرمودید، فرمودید اوّلاً همان اشکال خود باز هم جزء الموضوع است. همین که الآن فرمودید. ثانیاً در اینجا برای ترتیب اثر عقلی است،

استاد: گفتم اگر آن مبنا را هم اگر تنها تصویر، این را هم اشاره کردم، آره، آقای نایینی و اینها گفتم تصویری که اینجا ما می‌توانیم بکنیم تصویری هست که البته آقای نایینی این تصویر را قبول ندارد. ما اگر آن مبنای آقای نایینی را کنار گذاشتیم یک تصویر تنزیلی اینجا می‌توانیم بکنیم، این تصویر تنزیلی در صورتی هم درست هست که ما مبنای آقای نایینی را قبول نکنیم.

شاگرد: آقای نایینی مگر قبول ندارد یک سری از احکام عقلی مربوط به اعم از احکام واقعی و احکام ظاهری است. مثلاً لزوم امتثال که به حکم عقل اینجاست این، اعم از وجود تنزیلی و

استاد: نه وجود تنزیلی خود. یعنی ببینید ما یک حکم ظاهری داریم، یک حکم واقعی داریم. حکم ظاهری و حکم واقعی هر دویشان حقیقةً حکم هستند. ولی آن وجود تنزیلی موضوع که حقیقةً موضوع نیست که.

شاگرد: حقیقةً حکم است

استاد: نه، حقیقةً حکم را به دنبال ندارد. چون آن حکم بر این بار نشده.

شاگرد: به ضمیمۀ آن تنزیل شما دارید می‌گویید

استاد: نه، تنزیل دارد تعبد می‌کند.

شاگرد: خب شارع با این تنزیل دارد چه کار می‌کند؟ دارد یک حکم ظاهری درست می‌کند.

استاد: نه، توجه نکردید، حکم ظاهری این را حالا دقت بفرمایید. رفقا در کلاس راهنما حالا این بحث را ممکن است آنجا بیشتر صحبت کنیم، بحث آقای هاشمی، این بحثش را ملاحظه بفرمایید، این مطلبی که آقای، این که ایشان می‌گوید آقای صدر می‌فرمایند که آقای آخوند این اشکال را آورده در چیز. ببینید کجا این اشکال را آورده، که آن مطلبی که چیز هست آن اصلاً آن مطلب چیزهایی دارد ولی این اشکال نیست، آن چیزی که آقای حائری آدرس می‌دهد، این اشکال نیست، آن یک چیز دیگر است که یک چیزهایی یک مشابهت‌هایی با این کلام دارد ولی این اشکال نیست. حالا ببینید آیا جایی پیدا می‌کنید که این مطلب، اشکال دوم که اینجا ما چجوری عنوان اقتران و عنوان مجموعیت را اینجا بار کنیم و امثال اینها؟ یا همچین چیزی در کلام مرحوم آخوند نیست؟ این را ملاحظه بفرمایید بعد در موردش ان شاء الله صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان